

یک رویداد، چهار مورخ

رویکرد عینی جوینی، ابن فوطی، منهاج سراج و وصاف به واقعه سقوط بغداد

مریم نظرالهویی*

محبوبه شرفی**

چکیده

هجوم مغولان به سرزمین های اسلامی و سقوط خلافت عباسی از رویداد های مهم قرن هفتم هجری است که از ابعاد مختلف مورد توجه مورخان آن عصر قرار گرفته است. این پژوهش با روش تاریخی مبتنی بر رویکرد توصیفی، تحلیلی در پی مقایسه رویکرد عینی مورخان عصر ایلخانی (جوینی، ابن فوطی، منهاج سراج جوزجانی، وصاف) در روایت سقوط بغداد و عوامل موثر در آن است. فرض بر آن است عواملی چون استواری روش راوی در روایت بر دو اصل انتقاد و تعلیل، رویکرد اجتماعی مورخ، دیدگاه وی نسبت به چیستی تاریخ، دوری و نزدیکی راوی به واقعه، تعصبات و تعلقات سیاسی، مذهبی و پایگاه اجتماعی او در رعایت عینیت تاریخی تاثیرگذار است.

کلیدواژه‌ها: سقوط بغداد، عینیت تاریخی، مورخان عصر مغول و ایلخانی، رویکرد علی

* دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، m.nazary358@gmail.com

** دانشیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، sharafi48@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۸

۱. مقدمه

در نیمه نخست قرن هفتم ق قباایل مغول تحت رهبری چنگیزخان حمله به سرزمین های اسلامی را آغاز کردند. آنان طی چهل سال توانستند پس از پیروزی بر خوارزمشاهیان و اسماعیلیان، خلافت عباسی را سرنگون کنند. حمله به بغداد در راستای تامین منافع مغولان به دستور منکوقان و به رهبری هلاکو انجام شد.

این رویداد مهم، مورد توجه بسیاری از تاریخ نویسان عصر مغول و ایلخانی قرار گرفت و هر یک از منظر خاصی آن را نقل کردند. در میان نخستین مورخان، می توان از جوینی یاد کرد که خود در رکاب هلاکو، شاهد واقعه است. با وجودی که عطاملک جوینی مولف تاریخ جهانگشا تا سال ۶۸۱ ق در قید حیات بود، اما به نگارش این رویداد نپرداخت. محمد بن عبدالوهاب قزوینی مصحح تاریخ جهانگشا دلیل این سکوت را « استغراق تمام اوقات او به وظایف حکومت بغداد که بلافاصله پس از فتح به او محول شده » (جوینی، ۱۳۶۷، ۱/ فح) می داند. عبدالحسین نوایی در مقدمه تاریخ گزیده با اشاره به این مطلب علت را « دلسردی از اوضاع پر شر و شور جنگ و خونریزی ها و کشتار مردم بی گناه و خرابه های بسیار و اشتغال عطاملک جوینی بر حکومت بغداد و ترمیم خرابی ها » می شمارد (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴، ب).

محمد بن عبدالوهاب قزوینی مصحح تاریخ جهانگشا، روایت سقوط بغداد را به خواجه نصیر طوسی نسبت می دهد و در این باره می نویسد:

ذیل مختصری که خواجه نصیر طوسی رحمه الله علیه راجع به کیفیت فتح بغداد به آخر جلد سوم جهانگشای ملحق ساخته و در عده بسیار قلیلی از نسخ جهانگشا موجود و از اکثر نسخ آن کتاب مفقود است فقط در سه نسخه از جمع سیزده نسخه جهانگشا که در حین تصحیح این کتاب در تصرف راقم سطور بود، موجود بود و در مابقی ده نسخه دیگر اثر و نشانی از آن نیست ولی عین همین ذیل را به اسم و رسم منسوب به خواجه نصیر طوسی در آخر فصل راجع به خلافت المستعصم بالله از تاریخ عام مطوّل مبسوطی تعریف شخصی موسوم به نیکی بن مسعود بن محمد بن مسعود که ظاهراً در اوایل قرن هشتم می زیسته و نسخه عظیم الحجمی از آن دارای ۶۴۱ ورق به قطع بسیار بزرگ در کتابخانه ملی پاریس موجود است ، نیز خوشبختانه بدست آوردم و علاوه بر چهار نسخه مزبوره ترجمه ای از همین ذیل به عربی با اندک تمایلی به اختصار ولی بدون تسمیه مولف اصل یعنی خواجه نصیر طوسی در کتاب مختصر

الدول ابو الفرج غریغورس بن اهرن الملطی النصرانی معروف به ابن العبری در ضمن وقایع سنوات ۶۵۶-۶۵۵ مسطور است (جویی، ۱۳۶۷، ۱/ یط - ک).

در این پژوهش ، با استناد به نظر مصحح تاریخ جهانگشا، روایت سقوط بغداد به خواجه نصیر طوسی منسوب است.

خواجه نصیر در رکاب هلاکو در واقعه حضور دارد و بر اساس مشاهدات روایت می کند. وی با رویکردی سیاسی ، نظامی از واقعیاتی چون برتری نظامی مغولان ، ضعف و بی خبری خلیفه و اختلافات در دارالخلافه سخن می گوید. ابن فوطی از علماء و محدثین قرن هفتم ق که هنگام هجوم مغولان در بغداد می زیست، مشاهدات خود را در کتاب الحوادث الجامعه جمع آوری کرده است. او از منظر مردم مغلوب و با رویکردی اجتماعی سعی دارد واقعیات اواخر دوره المستعصم را بیان کند. بر اساس روایت او شرایط اجتماعی، اقتصادی ، سیاسی خلافت و برتری نظامی مغولان موجب سقوط بغداد گردید. منهاج سراج از فقهاء و قاضیان معاصر در هند از منظر دینی و براساس شنیده ها و نقل قول های شاهدان عینی، واقعه را روایت می کند. وی با توجه به تعصبات مذهبی و پایگاه اجتماعی خود خیانت و دشمنی وزیر شیعی، ابن علقمی را علت اصلی سقوط می داند. نیم قرن بعد ، صاحب تاریخ و صاف با رویکردی علی ، به روایت این واقعه می پردازد. محور روایت او ضعف و بی کفایتی خلیفه و برتری نظامی مغولان می باشد.

خواجه نصیر و ابن فوطی با وجود پایگاه اجتماعی متفاوت هر دو در درون واقعه حضور دارند. جوزجانی فقیه و و صاف مورخ و عالم عصر ایلخانی ، از خارج از واقعه آن را روایت می کند. این پژوهش در صدد مقایسه روایات فوق از منظر بیان واقعیت ها و رعایت عینیت تاریخی و عوامل موثر در آن است.

در حوزه پیشینه پژوهش ، تحقیق مستقلی در باره رویکرد عینی این مورخان نسبت به واقعه مذکور بدست نیامد. البته درباره تاریخ نگاری عصر مغول و ایلخانی آثار فراوان وجود دارد که می توان به مقالاتی چون « نگرشی بر تاثیر اندیشه های عظاملک جویی و رشیدالدین فضل الله » دکتر اسماعیل حسن زاده اشاره کرد. اندیشه تاریخ نگاری عصر صفوی تالیف محمد باقر آرام نیز بخشی از مطالب خود را به بررسی منابع عصر مغول و ایلخانی اختصاص داده است. همچنین می توان به کتاب زندگی ، زمانه و تاریخ نگاری و صاف شیرازی تالیف دکتر محبوبه شرفی اشاره نمود. مولف ضمن معرفی تاریخ و صاف و اندیشه های مولف ، رویکرد علی، انتقادی او به تاریخ را موجب نزدیک شدن اثر به

تاریخ علمی می‌داند. در زمینه پیشینه روشی نیز مقالات دکتر اسماعیل حسن زاده از جمله "تحلیل انتقادی روایت‌های واقعه یورش غز به خراسان" و همچنین "یک رویداد، یک مورخ، سه روایت، تحلیل انتقادی روایت‌های کسروی از قیام شیخ محمد خیابانی" مورد مطالعه قرار گرفت.

از میان چهار مورخ منتخب، سه روایت جزو روایات متقدم است که مورد استناد مورخان متاخر قرار می‌گیرند. دو روایت از درون واقعه و دو روایت از بیرون انتخاب شده‌اند.

۲. مفهوم نظری

یکی از پیچیده‌ترین مباحث در حوزه معرفت‌شناسی عام و معرفت‌شناسی تاریخی به طور خاص بحث عینیت است. عینیت مساله‌ای است که در همه علوم مطرح است و هدف غائی علوم است. اما از آنجا که مورخ در درون جامعه تاریخی زندگی می‌کند و در منافع آن سهیم است و برای آنها می‌نویسد، این موضوع از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است. «منظور از عینیت در تاریخ این است که آراء، داوری‌ها و گزاره‌های ما باید مبتنی بر موضوع مورد بررسی شکل گیرد و صدق و کذب آنها مستقل از افکار و احساس افراد باشد» (استنفورد، ۱۳۸۷: ۹۳) که در این صورت گزاره‌های تاریخی از ویژگی‌های معقول و مورد پذیرش پژوهشگران برخوردار خواهد بود.

به زبان ساده سخن از عینیت، سخن از بی‌طرفی است. به این معنا که مورخ تلاش کند از تاثیر احساسات و باورها، نگرش‌ها و تعلق‌های خود در فرایند تحقیق تا حد امکان بکاهد. البته علوم انسانی و از جمله تاریخ با پدیده‌های انسانی همچون پیروزی و شکست سرو کار دارند که این مسائل هنگام تحقیق در ذهن و احساس محقق اثر می‌گذارد و دسترسی به عینیت را دشوار می‌کند.

بهتر است مورخ موضع قاضی را در پیش گیرد و از پیش داوری پرهیز کند. بهترین راه پرهیز از پیش داوری در تاریخ، پابندی به خرد و عقلانیت است.

به نظر می‌رسد دستیابی و شناخت کامل واقعیات تاریخی امر مشکلی است. مورخ نمی‌تواند تمام آنچه را که روی داده روایت کند. بنابر این به گزینش وقایع می‌پردازد. در گزینش عوامل مختلف از جمله دوری و نزدیکی راوی به واقعه، اندیشه، نوع نگرش و

تعلقات سیاسی مذهبی، اهمیت حادثه و ... موثر است. گزینش، نشان دهنده حضور مورخ در نگارش تاریخ است.

با این وجود مورخ همان قدر که سعی کند از تعصب و کتمان حقیقت دور باشد جنبه عینی تاریخ را رعایت کرده است (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۱۲۳)

در این پژوهش، رویکرد عینی و انصاف تاریخی چهار مورخ منتخب و عوامل موثر در آن در روایت سقوط بغداد مقایسه می گردد.

مورخان با توجه به شرایط و نگرش خود، روایت های متفاوتی از یک واقعه نقل می کنند که از طریق این روایت ها می توان به بخشی از واقعیات دست یافت. در مورد هر واقعه هر چقدر هم نوشته شود باز نا گفته هایی باقی می ماند. از این رو می توان گفت دست یافتن به همه واقعیات در تاریخ امکان پذیر نیست. اما می توان به واقعیت نسبی دست یافت (ملایی توانی، ۱۳۸۹: ۶-۳).

رویکرد عقلی و بی طرفی تاریخی مورخ که موجب پذیرش همگانی گزاره های تاریخی نزد پژوهشگران می گردد اساس عینیت تاریخی در این پژوهش می باشد.

۳. روایت جوینی از واقعه سقوط بغداد

عظاملک جوینی مولف تاریخ جهانگشا از یک خاندان مشهور دیوانی است. با اینکه تاریخ جهانگشا سه حوزه گسترده تاریخ مغول، خوارزمشاهیان و اسماعیلیان را در بر می گیرد، اما جای واقعه سقوط بغداد خالی است. به نظر می رسد تألمات روحی ناشی از سقوط خلافت اسلامی و کشتار مردم بی دفاع و ویرانی های بسیار، او را چنان تحت تاثیر قرار داد که مانع از نگارش گردید. بنابر این آنچه در انتهای جلد سوم تاریخ جهانگشا با عنوان "کیفیت واقعه بغداد" وجود دارد ذیلی بر تاریخ جهانگشا است که بر اساس نقل مصحح کتاب محمد بن عبدالوهاب قزوینی بقلم خواجه نصیر به رشته تحریر در آمده است (جوینی، ۱۳۶۷: ۱/ ۱-۲ ک).

خواجه نصیر فیلسوف، متکلم، ریاضی دان و منجم قرن هفتم ق است که در جریان هجوم مغولان به خراسان به قلعه اسماعیلیه پناه برد. برخی دعوت ناصرالدین فرمانروای قهستان را عامل پیوستن او به اسماعیلیان می دانند (صفا، ۱۳۶۸: ۱۲۰۰). وی در همانجا کتاب اخلاق ناصری را بنام ناصرالدین حاکم قهستان نوشت.

او هنگام محاصره قلاع اسماعیلیه، رکن الدین خورشاه را تشویق به تسلیم نمود و پس از سقوط اسماعیلیان، به هلاکو پیوست (ترکمنی آذر، ۱۳۸۵: ۲۴۰-۲۴۱).

خواجه نصیر در جریان حمله مغولان با جمع آوری و حفظ کتب علمی، نقش مهمی در حفظ و استمرار فرهنگ اسلامی دارد. وی پس از پیروزی هلاکو بر بغداد، از پذیرش مناصب سیاسی پرهیز نمود و به فعالیت های علمی خود ادامه داد که از مهمترین آنها، ساختن رصد خانه مراغه و جمع آوری دانشمندان از فرق و مذاهب گوناگون بود. او همچنین نقش مهمی در جمع آوری کتب علمی نفیس و انتقال کتابخانه های اسماعیلیان و بنی عباس به رصد خانه مراغه دارد (ترکمنی آذر، ۱۳۸۵: ۲۵۶ و همچنین بهشتی سرشت، ۱۳۸۹: ۱۷-۱۶).

روایت خواجه به دلیل حضور وی در فتح بغداد، جزو روایات متقدم است. این روایت به گونه ای سند پیروزی هلاکو بر خلیفه عباسی است. او روند حمله مغولان از همدان بسوی بغداد را ثبت و گام به گام با حرکت آنان پیش می رود. روایت او از موضع فاتحان می باشد. وی از هلاکو با نام «پادشاه امن و امان» یاد می کند (جوینی، ۱۳۶۷: ۲۸۰/۳).

از منظر راوی، این پیروزی در مرتبه نخست حاصل برتری نظامی مغولان می باشد. محور اصلی روایت، آمادگی سپاهیان هلاکو و چگونگی حمله همه جانبه و انبوه آنان است. وی حرکت دسته های مختلف سپاهیان را با نام فرمانده و مسیر حرکت، از نواحی مختلف به سمت بغداد ثبت کرده و از چگونگی نبرد آنان با نیروهای خلیفه تا محاصره و سقوط بغداد سخن می گوید (جوینی، ۱۳۶۷: ۳ / ۲۸۲ تا ۲۹۰). کانون توجه راوی، معطوف به حمله سپاهیان مغول است و به عملکرد خلافت بغداد، رفتار خلیفه المستعصم و اطرافیان کمتر می پردازد. به نظر می رسد این امر ناشی از موقعیت زمانی و مکانی وی و حضور او در کنار سردار مغول است. خواجه نصیر در روایتش، از المستعصم و ابن علقمی، بدون نام و تنها به عنوان «خلیفه» و «وزیر» یاد می کند (جوینی، ۱۳۶۷: ۲۸۰/۳-۲۸۱).

این امر ممکن است بدان جهت باشد که راوی، شان و جایگاهی برای خلیفه مسلمین قائل نیست. چرا که وی نتوانست از جان و مال مسلمین در برابر مهاجمان دفاع کند. وی، خلیفه را در برابر هشدار های هلاکو در تسلیم شدن، ترسو می خواند (جوینی، ۱۳۶۷: ۲۸۰/۳) که نه می تواند به پیشنهاد وزیر مبنی بر سازش با مغولان عمل کند و نه اراده ای برای مقاومت دارد. برخی از بزرگان از جمله دواتدار، مخالف نظر وزیر هستند (جوینی، ۱۳۶۷: ۲۸۱/۳) راوی از جزئیات بیشتر در باره علت اختلافات وزیر با دواتدار سخن نمی گوید.

بنظر می‌رسد پس از برتری نظامی مغولان که از نظر راوی مهمترین عامل سقوط بغداد است، ضعف و بی‌تدبیری خلیفه و اختلافات وزیر با دواتدار در درجه دوم اهمیت قرار دارند. خواجه نصیر، جاه‌طلبی، ثروت اندوزی و بی‌توجهی خلیفه به امور لشگری را مورد انتقاد قرار می‌دهد. وی از زبان هلاکو، او را سرزنش می‌کند: «پس چرا نگاه داشتی و به لشکریان ندادی و این درهای آهنین چرا پیکان نساختی و بکنار جیحون نیامدی تا من از آن نتوانستمی گذشت» (جوینی، ۱۳۶۷: ۳/ ۲۹۰) بنابر این باید ثروت اندوزی و حسّت خلیفه در رسیدگی به امور سپاه و عدم عزم جدی برای دفع مهاجمان را به علل شکست عباسیان افزود. عوامل فوق‌مورد پذیرش دیگر مورخان این عصر از جمله ابن فوطی (ابن فوطی، ۱۳۸۱: ۱۸۲-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۳)، رشیدالدین فضل‌الله (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۹۴: ۲/ ۸۸۲ تا ۸۹۸) و وصاف (وصاف، ۱۳۳۸: ۱/ ۲۸-۲۹-۳۲) نیز می‌باشد.

گرچه خواجه نصیر با رویکردی علی‌انتقادی، از علل سیاسی و نظامی سقوط بغداد، سخن می‌گوید اما تحت‌تأثیر اندیشه مشیت‌الهی نیز قرار دارد (جوینی، ۱۳۶۷: ۳/ ۲۹۰). روایت خواجه نصیر، به دلیل نزدیکی زمانی و مکانی او به واقعه از اهمیت خاصی برخوردار است، به طوری که مورد استناد بسیاری از مورخان پس از خود قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد به رغم اختصار، روایت از انسجام نسبی در محتوا برخوردار و نویسنده توانسته با رویکرد سیاسی، نظامی، پیروزی هلاکو را بر خلیفه تبیین کند. می‌توان گفت با توجه به حضور خواجه نصیر در کنار هلاکو در جریان سقوط بغداد، آشنایی او با علوم عقلی و رویکرد علی‌او به واقعه، وی در بیان واقعیت‌های مربوط به برتری نظامی مغولان، ضعف خلیفه و انفعال دارالخلافه در مواجهه با مهاجمان عینیت تاریخی را رعایت نموده است. اما از پرداختن به دیگر ابعاد واقعه همچون مشکلات و ناکامی‌های خلافت در عرصه اجتماعی و اقتصادی و بیان عملکرد مغولان در شدت کشتار و غارت مردم سکوت می‌کند و تنها به غارت شهر پس از خروج مردم اشاره دارد (جوینی، ۱۳۶۷: ۳/ ۲۹۰) به نظر می‌رسد ملاحظات و محدودیت‌های سیاسی در این امر موثر باشد. در هر حال او در انعکاس بخشی از واقعیات سیاسی دارالخلافه و برتری نظامی هلاکو عینیت تاریخی را رعایت کرده است.

باید در نظر داشت که خواجه نصیر تاریخ‌نگار نبود و تنها در صدد ثبت سند پیروزی هلاکو بر خلیفه است.

۴. روایت ابن فوطی

ابن فوطی از علماء و محدثین قرن هفتم ق و مولف کتاب « الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه » از راویان متقدم واقعه سقوط بغداد است. کتاب شامل وقایع مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی و اخبار مربوط به سلاطین، حکام، علماء و ... و بر اساس سنوات نگاشته شده و حاکی از نگرش جامع مولف به تاریخ است. ابن فوطی هم زمان با هجوم مغولان به بغداد در این شهر می زیست و شاهد بسیاری از رخداد های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اوایل خلافت عباسی است. او در جریان حمله هلاکو به بغداد، چهارده ساله بود که به اسارت دشمن درآمد. در دوران عمر پر فراز و نشیب خود با شخصیت های سیاسی و علمی مهمی چون خواجه نصیر طوسی، عطاملک جوینی، رشیدالدین فضل الله، خاندان ابن طاووس و ابن طقطقی دیدار داشته است. به نظر می رسد، برخی اطلاعات ابن فوطی در باره این واقعه، از طریق این افراد باشد. همو از سوی عطاملک جوینی مامور نگارش الحوادث الجامعه گردید (یوسف الهادی، ۱۳۹۵: ۱۳-۱۵). اشتغال وی در کتابخانه های بزرگ و معتبر مراغه و مستنصریه بغداد و دسترسی به منابع متعدد در نگارش او بی تاثیر نیست (ریومیزوکامی، ۱۳۹۵: ۲۳-۲۵).

ابن فوطی از نظر موقعیت زمانی و مکانی به واقعه نزدیک است. روایت او از نظر تنوع و میزان داده ها و اطلاعات، مفصل تر و گسترده تر از روایت خواجه نصیر است. وی از منظر مردم بغداد و قوم مغلوب، واقعه را دیده و نگاشته و به مردم و دغدغه های اقتصادی و اجتماعی آنان توجه خاصی دارد. از این رو رویکرد اجتماعی در روایت او مشهود است. رویکرد اجتماعی در مقابل رویکرد سیاسی به تاریخ قرار دارد. در تاریخ نگاری با رویکرد اجتماعی علاوه بر نقش حاکم و اطرافیان او، به وضعیت مردم و مسائل آنها از ابعاد مختلف توجه می شود. به عبارتی در تاریخ اجتماعی، دامنه توجه مورخ از تاریخ سیاسی فراتر رفته و تاریخ اجتماعی، اقتصادی را نیز شامل می گردد (شرفی، ۱۳۹۲: ۱۸۷).

ابن فوطی، در بیان رخداد های سال ۶۵۴ تا ۶۵۶ ق به شرایط اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و سیاسی حکومت بغداد توجه دارد. گاهی شناخت و فهم علل در تاریخ در پرتو شناخت شرایط حاصل می شود. بخشی از این شرایط که به عنوان شرایط لازم یا کافی در وقوع حوادث است، از علل وقوع حادثه بشمار می آیند (رضوی، ۱۳۹۲، ۲۱۹).

درگیری های مذهبی در بغداد و ناآرامی های اجتماعی ناشی از آن، طغیان رود دجله و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی آن و اختلافات سیاسی در دارالخلافه، مهمترین محورهایی

هستند که راوی بطور مبسوط به آنها می پردازد. در بخشی از گزارش با عنوان « ذکر غرق شدن بغداد » آمده است : در این سال (۶۵۴) دجله طغیان کرد و کارگزاران آن از سد کردنش عاجز بودند ... همه ی مردم فرار می کردند. آب پشت سرشان در جریان بود. به گونه ای که بغداد را احاطه کرد و دو جانب آن در آب غرق شد ... آب بازارهای جانب شرقی را فرا گرفت ... کسانی که بچه های خردسال داشتند آنها را روی دوش گرفته بودند ، استغاثه می کردند و ضجه و زاری می نمودند ... محله دارالخلیفه و بیشتر محله های بغداد خالی از مردم شد. بسیاری از خانه ها خراب و آثارشان از بین رفت و این موجب عبرت گردید (ابن فوطی، ۲۰۰۲: ۲۲۷-۲۲۸).

آشوب ها و نا آرامی های اجتماعی نیز از منظر ابن فوطی دور نماند. از جمله می توان روایت « ذکر فتنه کرخ » را نام برد که به کشتار جمعی از شیعیان کرخ و غارت اموال مردم منجر شد (ابن فوطی، ۲۰۰۲: ۲۲۵-۲۲۶) همو در روایت دیگری از ذکر فتنه میان مردم محله ابوحنیفه و رصافه یاد می کند (ابن فوطی، ۲۰۰۲: ۲۱۶) که در نهایت با دخالت جمعی از مشایخ و اعیان میان دو گروه صلح برقرار می شود. ابن فوطی از زدو خورد های دیگر بین عوام بغداد ، عیاران، اهل محله مستعصمیه ، جعفریه و مشرعه سخن می گوید که به غارت اموال و خون ریزی های بسیار منجر شد (ابن فوطی، ۲۰۰۲: ۲۲۰)

روایت های فوق بر محوریت مردم و مشکلات آنان و حاکی از رویکرد اجتماعی راوی به تاریخ است. مشابه این نا آرامی ها در حوادث سال ۶۵۳ ق نیز آمده است (ابن فوطی، ۲۰۰۲: ۲۱۳-۲۱۴). شدت و گستردگی آنها از ضعف ، بی تدبیری و ناکارآمدی خلافت در برقراری امنیت و آرامش حکایت دارد. در برخی موارد سیاست های غلط و متعصبانه حاکمان و اقدامات برخی سربازان در غارت اموال مردم، موجب نارضایتی بیشتر می گردید. ابن فوطی با توجه به بیان این واقعیات ، اطلاعات مهمی از ابعاد اجتماعی سقوط بغداد را نشان می دهد که مورد توجه خواجه نصیر نبود. این امر به دلیل پایگاه اجتماعی و نوع نگرش ابن فوطی به تاریخ است که توجه به کلیه رخدادها را مد نظر قرار می دهد.

همو با رویکردی علی و انتقادی به ساختار خلافت عباسی ، رقابت ها در دارالخلافه را از عوامل سقوط حکومت شمرده و در روایتی در ذیل حوادث سال ۶۵۴ ق به آنچه میان وزیر و دواتدار گذشت به تفصیل پرداخته است (ابن فوطی، ۲۰۰۲: ۲۱۴-۲۱۶) وی علت اختلاف را متهم شدن دواتدار به تلاش برای خلع خلیفه و بیعت با پسر بزرگ المستعصم می داند. این اتهام از سوی وزیر منجر به جبهه گیری دو طرف گردید. گرچه متهم با

وساطت برخی در دارالخلافه تبرئه شد اما این اتهام، دشمنی دواتدار با وزیر را تشدید و ضعف خلیفه را آشکار نمود.

اختلافات سیاسی در دارالخلافه در حوادث سال بعد هم ذکر شده است. همو در ذیل حوادث ۶۵۵ ق، به تلاش وزیر در مصالحه با هلاکو اشاره دارد. اما مخالفت دواتدار و برخی بزرگان مانع گردید و شرایط را برای حمله هلاکو به بغداد تسریع کرد (ابن فوطی، ۲۰۰۲: ۲۲۸) از منظر ابن فوطی علاوه بر مشکلات اقتصادی و نا آرامی های اجتماعی بغداد، اختلافات سیاسی دارالخلافه نیز از علل داخلی سقوط بغداد است. وی در ذیل حوادث سالهای ۶۵۴ و ۶۵۵ از آنها سخن می گوید. دقت، ریز بینی و رویکرد انتقادی او به رفتار حاکمان بغداد، در مقایسه با روایت خواجه نصیر به مراتب بیشتر است که این امر می تواند ناشی از تفاوت آنها در جایگاه اجتماعی، و نوع نگاه ابن فوطی به تاریخ باشد. ابن فوطی به نقد خلیفه و عملکرد وی در نبرد با دشمن می پردازد و در مقایسه رفتار او با هلاکو معتقد است که خلیفه توجهی به کار لشکر نداشت. ارزاق لشکریان را نمی داد و نام بیشتر آنها را از دیوان عرض حذف کرد. تا آنجا که کارشان به گدایی کشید و برای به دست آوردن اندکی در بازارها و مساجد، دست پیش این و آن دراز می کردند ... اما هلاکو با سپاهی که فضا را پر کرده بود با آلات محاصره و جنگ افزارهای دیگر رهسپار بغداد شد (ابن فوطی، ۲۰۰۲: ۲۲۹).

راوی بی توجهی خلیفه به امور لشکری را در شکست عباسیان موثر می داند. ابن فوطی در ذیل حوادث ۶۵۶ ق گزارش میسوطی از حمله هلاکو ارائه می دهد. روایت او از چگونگی حمله مغولان به بغداد با روایت خواجه نصیر شباهت دارد (ابن فوطی، ۲۰۰۲: ۲۳۱-۲۳۴). وی به بی تدبیری خلیفه در بحبوحه نبرد اشاره دارد که مبین رویکرد انتقادی او به المستعصم است. ابن فوطی بارها و به صراحت، غفلت، خوشگذرانی و بی توجهی خلیفه به امور کشوری و لشگری را مورد انتقاد قرار داده و رفتارهای خلیفه را از علل سقوط بغداد می داند. این مطلب در منابع دیگر هم ذکر شده است (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۴۴۵ و همچنین ابن العبری، ۱۳۷۷: ۳۵۲)

نکته دیگری که در روایت ابن فوطی به چشم می خورد، توصیف او از کشتار مردم و غارت شهر است که حاکی از رویکرد انتقادی اوست. در حالی که خواجه نصیر به عبارات کوتاهی همچون «شهر را غارت کردند» (جوینی، ج ۳، ۱۳۶۷: ۲۹۰) اکتفا می کند، ابن فوطی از منظر مردم چنین روایت می کند که در روز دوشنبه پنجم صفر شمشیر بر مردم

بغداد کشیدند. می کشتند و اسیر و تاراج می کردند و به انواع عذاب شکنجه می نمودند و اموالشان را می گرفتند. این کشتار و تاراج چهل روز ادامه داشت. مردان و زنان و کودکان را می کشتند ... بیشتر قسمت های شهر و نیز جامع الخلیفه و اطراف آن را به آتش کشیدند. شهر به ویرانه ای تبدیل شد. اجساد کشتگان در محله ها و بازارها روی هم انباشته شده بود. بر اجساد باران می بارید و اسب ها بر روی آنها پای می گذاشتند. رخسارشان دگرگون شده بود و موجب عبرت هر بیننده گشت (ابن فوطی، ۲۰۰۲: ۲۳۶)

همان گونه که ملاحظه می شود، روایت ابن فوطی بر اساس نگاه او به چیستی تاریخ، پایگاه اجتماعی، حضور در واقعه و رویکرد انتقادی اوست. بر خلاف برخی مورخان درباری که معمولاً با نگرش نخبه گرایانه صرفاً نقش حاکمان و تاریخ زندگی آنها را مد نظر دارند، وی حوادث تاریخی را با محوریت مسائل اجتماعی دنبال می کند. این نگرش موجب می شود او زمینه ها و بسترهای اقتصادی و اجتماعی را در کنار علل سیاسی واقعه مورد توجه قرار دهد و از منظر جامعی به توصیف و تبیین واقعه پردازد. به دلیل توجه به واقعیات اقتصادی، اجتماعی که حاکی از رویکرد اجتماعی و علمی، انتقادی او به واقعه می باشد، روایت او نسبت به روایت خواجه نصیر واقعیات بیشتری از سقوط بغداد را نشان می دهد که این امر می تواند در رعایت عینیت تاریخی موثر باشد.

۵. روایت منهاج سراج جوزجانی

منهاج سراج شاعر، فقیه، قاضی و مورخ ایرانی دربار غوریان و سلاطین هند در سده هفتم ق و مولف کتاب طبقات ناصری در ۶۵۷ ق است. وی همزمان با هجوم مغولان به خراسان، به هند گریخت و در زمان سقوط بغداد در آنجا می زیست. روایت او، گرچه جزو روایات متقدم محسوب می شود، اما بر اساس شنیده ها و نقل قول های شاهدان عینی است. منهاج با توجه به تعلق خاطر به خلافت اسلامی، تعصب مذهبی و پایگاه اجتماعی خود، در یک فضای احساسی و عاطفی ناشی از سقوط خلافت از منظر دینی واقعه را می نگرد. این امر، زاویه دید خاصی را در او پدید آورده و روایت او را از دو روایت قبلی متمایز می کند. در حالی که خواجه نصیر از منظر قدرت و ابن فوطی از دیدگاه مردم و هر دو از درون واقعه به آن می نگرند، منهاج سراج از بیرون و از منظر احساسی و مذهبی، واقعه را می نویسد. او در روایت « حدیث حادثه دارالخلافة » با رویکرد سیاسی و نخبه گرایانه سعی دارد با تبیین وضعیت سیاسی خلافت در دوران حکومت المستعصم، زمینه

های سقوط را در درون دارالخلافه جستجو کند. محور روایت او بر اساس نقش رهبران سیاسی و نظامی بغداد و روابط آنها با یکدیگر، از جمله خلیفه المستعصم، سلیمان‌شاه امیر علم دارالخلافه، امیر ابوبکر پسر خلیفه، مجاهدالدین دواتدار و وزیر ابن علقمی است. در این میان توجه او به وزیر و تبیین نقش او در تحریک هلاکو در حمله به بغداد پررنگ تر و برجسته تر است. به گونه ای که خواننده احساس می کند راوی بر اساس پیش داوری، نقش اساسی برای وزیر قائل است. این امر عینیت تاریخی را در روایت او تحت تاثیر قرار می دهد. به عبارتی روایت او بر محور خیانت وزیر به خلیفه پیش می رود.

منهاج سراج در آغاز روایت، در حالی که به قصد مغولان برای حمله به بغداد اشاره دارد وزیر ابن علقمی را به خیانت علیه خلیفه، ارتباط پنهانی با هلاکو و خارج کردن نیروهای دفاعی از بغداد متهم می کند:

و لشکرهای کفار با هلاو در عراق جمع شدند و روی به بغداد نهادند و امیر المومنین المستعصم بالله را وزیری بود بد مذهب و رافضی، اسم او احمد العلقمی بود و میان او و پسر مهتر امیر المومنین که امیر ابوبکر نام داشت به سبب غارت روافض که ساکنان کرخ و مشهد موسی بن جعفر رضی الله عنهما بودند، خصومتی افتاده بود و امیر ابوبکر پسر امیر المومنین ایشان را غارت کرده و بعضی را کشته بود بدان انتقام وزیر دارالخلافه که رافضی و بد مذهب بود با امیر المومنین خلاف کرد و در سرّ و خفیه به نزدیک هلاو مکتوبات نبشت و با ایشان بساخت و کفار را استدعاء کرد و لشکرهای گرد کرده عراق را به طریق اجازت از بغداد به اطراف فرستاد و بر روی امیر المومنین چنان نمود که با کفار صلح افتاده است و او را به لشکر حاجت نیست. بعد از آنکه بغداد از لشکر خالی گشت، ناگاه لشکر کفار مغول به حوالی بغداد رسیدند (منهاج سراج، ۱۳۴۳: ۲/ ۱۹۰-۱۹۱).

به نظر می رسد تعصب مذهبی راوی موجب شده وزیر را به دلیل اختلاف با دواتدار به خیانت متهم کند.

منهاج از منظر یک فقیه رویارویی مغولان با خلافت اسلامی را نبرد کفار با مسلمانان می شمارد و در روایتش خلیفه را به عنوان «امیر المومنین» می خواند (منهاج سراج، ۱۳۴۳: ۱۹۰-۱۹۴). این امر تعلق خاطر او به مقام خلافت را نشان می دهد. در حالی که در روایت های خواجه نصیر و ابن فوطی چنین نیست.

همو، امیر ابوبکر و سلیمان‌شاه امیر علم دارالخلافة را این چنین قهرمان مبارزه با کفار می خواند و از شهامت آنان سخن می گوید:

امیر المومنین ابوبکر پسر امیر المومنین و امیر علم دارالخلافة سلیمان‌شاه ایوایی ترکمان که مدت سی سال با کفار مغل تیغ زده بودند و غزوه‌ها به سنت کرده، هر دو به موافقت یکدیگر چند کُرت بر کفار زدند و لشکر کفار را منهزم گردانیدند ... (منهاج سراج، ۱۳۴۳: ۱۹۲)

چنین عباراتی حاکی از تعصب مذهبی اوست.

منهاج در بخش دیگری از روایت، خلیفه را به دلیل غفلت و بی توجهی به هشدارهای اطرافیان مورد انتقاد قرار می دهد. او معتقد است خلیفه در برابر توطئه‌ها غافل است و کسی توان آگاه نمودن او را ندارد (منهاج سراج، ۱۳۴۳: ۱۹۳-۱۹۴).

روایت او بر اساس خیانت وزیر ابن علقمی ادامه می یابد. وی در تشریح نبرد کفار با مسلمانان، از نقش وزیر در همکاری با دشمن در شکست سربازان خلیفه خبر می دهد (منهاج سراج، ۱۳۴۳: ۱۹۴-۱۹۵)

کانون اصلی روایت منهاج بر نقش وزیر ابن علقمی و خیانت‌های او استوار است. بر اساس روایت، وزیر با هلاکو مکاتبه و آنان را به حمله به بغداد تشویق کرد. با حيله و ترفند سپاهیان خلیفه را از بغداد دور نمود. آب سد را به روی سپاهیان خلیفه گشود تا موجب شکست آنها شود. مانع فرار دواتدار و خلیفه با کشتی به بصره گردید و با حيله و نیرنگ، ابوبکر پسر خلیفه را به منظور سازش با هلاکو به سوی او فرستاد (منهاج سراج، ۱۳۴۳: ۱۹۵-۱۹۱). به نظر می رسد نقش‌هایی که راوی به وزیر نسبت می دهد ناشی از تعلق خاطر او به خلافت، تعصب و اختلاف مذهبی او با وزیر است. بعضی از اتهام‌های او به وزیر از جمله گشودن آب سد و تسلیم کردن خلیفه و پسرش به مغولان در روایات خواجه نصیر و ابن فوطی وجود ندارد. گرچه در روایت آن دو، از اختلاف وزیر با دواتدار سخن به میان آمده، اما گویی تعصبات مذهبی منهاج و تالمات ناشی از سقوط خلافت اسلامی موجب شده در این مورد گرفتار پیش داوری شده و اصل بی طرفی تاریخی را زیر پا گذارد.

با وجودی که منهاج، خیانت وزیر را عامل اصلی سقوط بر می شمارد، اما گویی خود نیز قانع نمی گردد. زیرا در پایان روایت به تاثیر مشیت الهی در واقعه اشاره می کند. او این حادثه را بر اساس قضای الهی چنین تبیین می کند:

صاحب تاریخ مقدسی در فصل کواپن و خروج ترک از عبدالله عباس رضی الله عنه روایت می کند: انه قال والله لتكونن الخلافة في ولدي ... که خلافت، فرزندان مرا باشد تا آنگاه که بر دولت و عزت ایشان غالب شوند، ترکان سرخ روی که روی های ایشان چون سپرهای پهن باشد. علماء هر کس درین تاویلی گفته اند. بعضی گفته اند که ایشان ترکان مسلمان باشند و بعضی گفته اند که آن جماعت ترکان ممالک چین باشند که بر ایران و عراق و بغداد مستولی شوند و همه عقلای عالم و علماء بنی آدم را رضی الله عنهم مبرهن گشت که تاویل آخرین صدق بود و نکبت دارالخلافة بر دست کفار چین بود لعنهم الله . بر این سبب که امیر المومنین المستعصم بالله بر دست آن جماعت شهادت یافت. رضی الله عنهم (منهای سراج، ۱۳۴۳: ۱۹۹)

همانگونه که ملاحظه می شود روایت منهای سراج از منطری متفاوت با روایات خواجه نصیر و ابن فوطی نگاشته شده است. محور اساسی روایت، دشمنی وزیر شیعی با خلیفه مسلمین است که حاکی از تعصب و تعلق خاطر خاص راوی به خلافت اسلامی است. به نظر می رسد روایت او به دلیل پیش داوری و تعصب مذهبی نسبت به وزیر شیعی از بسیاری از واقعیات تاریخی که مورد اجماع مورخان دیگر این دوره است دور شده که مانعی در رویکرد عینی او به واقعه تلقی می گردد.

۶. روایت وصاف

شهاب الدین یا شرف الدین عبدالله شیرازی مولف کتاب تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار معروف به تاریخ وصاف از مورخان عصر ایلخانی است که در ۶۶۳ ق در شیراز متولد شد و در همانجا به کسب علم و معرفت پرداخت. بسیاری از علوم زمان از جمله فلسفه، منطق، ریاضیات و نجوم را فرا گرفت و در دستگاه اتابکان فارس مسئولیت دیوانی یافت. در سفر به تبریز با رشیدالدین فضل الله وزیر ایلخانان آشنا شد که منجر به نگارش تاریخ وصاف گردید (شرفی، ۱۳۹۲، ۲۳-۲۴). این کتاب بر خلاف جامع التواریخ با انگیزه شخصی نوشته شد.

مهمترین ویژگی تاریخ وصاف، نگاه منتقدانه مولف به رویدادهاست که برگرفته از نگرش او به علمیت تاریخ است. این رویکرد در روایت سقوط بغداد نیز دیده می شود. وصاف پس از گذشت نیم قرن از واقعه در جستجوی نگاه علی، انتقادی است. مهمترین انتقادهای او از یکسو به عملکرد مغولان در کشتار و ویرانی بغداد و از سوی دیگر به

غفلت و بی تدبیری خلیفه در دفاع از سرزمین های اسلامی است. وی در بخش نخست روایت، از رونق، آبادانی و امنیت مدینه السلام بغداد، پیش از حمله مغول سخن می گوید. بر این اساس باغ های زیبا، فراوانی نعمت، عمارت های باشکوه، مدارس علمی، حضور هنرمندان و صنعتگران در بغداد به گونه ای است که بقول و صاف شاهان جهان همگی حسرت چنین پایتختی را داشتند (وصاف، ۱۳۳۸، ۶/۱). همو پس از سقوط شهر و غارت آن توسط مغولان، بغداد را چنین وصف می کند:

آن همه قصور و عمارات را با خاک کوی برابر کردند. فرش ها و پرده های مرصع را با کارد پاره می کردند و می بردند ... خلاصه آنکه بغداد خراب و سایر ممالک عالم به ذخایر و نفایس آن آبادان گشت (آیتی، ۱۳۷۲، ۲۹).

چنین رویکرد انتقادی به رفتار مغولان، در سه روایت پیشین کمتر دیده می شود. نگاه و صاف به تاریخ به منزله علم و آشنایی او با علوم عقلی در این رویکرد موثر است. و صاف علاوه بر چگونگی واقعه، به چرایی آن توجه دارد. او بیشترین انتقادات را به خلیفه المستعصم داشته و عملکرد او را عامل سقوط بغداد می داند. و صاف تلاش می کند خلیفه را واقع بینانه نقد کند: « خلیفه المستعصم از سایر خلفاء به ناز و نعمت و کثرت اموال و ذخایر ممتاز بود و به غرور و تکبر مشهور » (آیتی، ۱۳۷۲: ۲۲) سپس از تشریفات دارالخلافة و خدم و حشم بسیار اومی گوید. تا جایی که می نویسد احتشام و جلال و اقتدار خلیفه بیش از آن است که بتوان توصیف نمود (آیتی، ۱۳۷۲: ۲۳) وی با آنکه خلیفه را امام مفترض الطاعه می شمارد، او را به دلیل سرگرم بودن به لهو و لعب مذمت می کند. غفلت خلیفه در امور به حدی است که انتقادات دواتی و شرابی از فرماندهان نظامی را نیز به همراه دارد. اما خلیفه به پند و اندرز آنان توجه ندارد. بر اساس روایت چنین خلیفه ای نمی تواند در برابر هجوم مغولان، واکنش مناسب و در خور انجام دهد. هنگامی که بغداد در محاصره است او مستاصل، دست به دامن این و آن می زند و چنان وحشت زده است که حق را از باطل نمی شناسد (آیتی، ۱۳۷۲: ۲۶-۲۸). در نهایت پیشنهاد وزیر را مبنی بر ترک جنگ و تسلیم شدن می پذیرد. و صاف همچنین ثروت اندوزی خلیفه و امساک و خست او در تجهیز سپاه را مورد انتقاد قرار می دهد (آیتی، ۱۳۷۲: ۲۹-۳۰) راوی عامل اصلی سقوط را عملکرد خلیفه می داند.

وصاف، رفتار وزیر ابن علقمی را نیز در کانون توجه قرار می دهد. او وزیر را اینگونه معرفی می کند: « او فاضلی مبرز بود و کرمی جبلی و وسعت نظری غریزی داشت ... در

امر دولت مستبد و منفرد بود ولی مقربان خلیفه نسبت به وزیر رعایت احترام نمی کردند ... عاقبت بین او و خلیفه اختلاف افتاد.» (آیتی، ۱۳۷۲: ۲۳)

راوی علت اختلاف وزیر با خلیفه را به واقعه کرخ مرتبط می داند که در آن ابوبکر پسر خلیفه به غارت محله شیعه نشین کرخ و اسارت برخی از سادات بنی هاشم پرداخت و موجب تألم خاطر وزیر گردید (آیتی، ۱۳۷۲: ۲۴). وی سپس وزیر را متهم به تبانی با هلاکو و تسلیم کردن شهر به مغولان و فریب خلیفه در خروج سپاهیان از بغداد می کند (آیتی، ۱۳۷۲: ۲۵ تا ۲۸). به نظر می رسد و صاف با توجه به رویکرد علی انتقادی به تاریخ، همچون منہاج سراج، گرفتار تعصب مذهبی نیست، اما تحت تاثیر برخی اخبار، وزیر را به خیانت متهم کرده است. و صاف عدم التفات هلاکو به وزیر را پس از سقوط، به دلیل خیانت او به ولی نعمتان خود می داند و حتی از شعارهایی مبنی بر لعن وزیر سخن می گوید که بر دیوارهای شهر نوشته شده بود (آیتی، ۱۳۷۲: ۳۰-۳۱).

اتهام و صاف به وزیر، مبنی بر تبانی با مغولان محل تردید است. خواجه نصیر و ابن فوطی که در متن حادثه حضور دارند، گرچه به اختلاف نظر وزیر با امرای نظامی اشاره کرده اند، اما او را به خیانت متهم نکرده اند. حتی از نقش او در جهت سازش با هلاکو و ارسال هدایا و تحف، به منظور جلوگیری از جنگ سخن گفته اند. رشیدالدین فضل الله نیز که به فاصله اندکی پس از و صاف، جامع التواریخ را نگاشته، به موضع مدبرانه وزیر در جهت سازش با هلاکو می پردازد (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۹۴، ۲ / ۸۸۶-۸۸۷).

به نظر می رسد این اتهام از سوی برخی از بزرگان دارالخلافه و امرای نظامی همچون دواتدار به دلیل رقابت های سیاسی یا اختلافات مذهبی مطرح شده باشد.

روایت و صاف با وجود رویکرد علی، انتقادی به رفتار خلیفه در غفلت، غرور و تکبر، ثروت اندوزی، سرگرم بودن به لهو و لعب، عدم توجه به نصیحت ناصحان، بی توجهی به امور لشکر و ... نشان می دهد وی عملکرد مستعصم را عامل اصلی سقوط می داند. او در این زمینه واقعیات بسیاری از عملکرد خلیفه را نقل و تلاش می کند عینیت تاریخی را رعایت کند. اما از شرایط و علل اقتصادی، اجتماعی بغداد در اواخر حکومت خلیفه غافل است. رویکرد او نسبت به عملکرد وزیر نیز به دلیل دوری از واقعه و تحت تاثیر فضاسازی برخی از فرماندهان نظامی است.

در مجموع می توان رویکرد عینی چهار راوی منتخب و علل آن را این گونه ترسیم

کرد:

علل رویکرد عینی	رویکرد عینی به واقعه	راوی
حضور در متن واقعه در رکاب هلاکو، آگاهی به علوم عقلی و پایبندی به عقلانیت، رویکرد علی	در بیان واقعیاتی چون برتری سیاسی نظامی مغول، ضعف و بی تدبیری خلیفه، اختلافات سیاسی در دارالخلافه.	خواجه نصیر
حضور در متن واقعه و در میان مردم، رویکرد اجتماعی به تاریخ،	در بیان واقعیات مربوط به شرایط و زمینه های اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، اختلافات سیاسی در دارالخلافه، ضعف و بی تدبیری خلیفه، انتقاد از مغولان در کشتار و غارت بغداد.	ابن فوطی
	محور روایت او برخیاقت وزیر شیعه به خلیفه مسلمین و اندیشه مشیت الهی استوار است که به دلیل نگرش دینی و تعصب مذهبی و بعد مکانی نسبت به واقعه، گرفتار پیش داوری شده است.	منهاج سراج
نگرش او به علمیت تاریخ، رویکرد علی، انتقادی به تاریخ	در بیان واقعیات مربوط به ضعف و بی تدبیری خلیفه، اختلافات سیاسی در دارالخلافه و کشتار و غارت بغداد توسط مغولان.	وصاف

۷. نتیجه گیری

نگرش راوی نسبت به چیستی تاریخ، رویکرد علی - انتقادی، دوری از تعصب مذهبی و موقعیت زمانی و مکانی او در رعایت عینیت تاریخی موثر است. هر یک از چهار راوی منتخب تلاش می کنند بخشی از واقعیت های اواخر خلافت عباسی را که در سقوط بغداد موثر بوده روایت کنند. دسترسی به کل واقعیت های تاریخی و شناخت کامل واقعه سقوط بغداد دشوار و امری نسبی است. همین اندازه که راوی از پیش داوری و احساسات و علائق خود به دور باشد و بر اساس منابع و اطلاعات متقن روایت کند به تاریخ عینی نزدیک می شود.

محورهای مشترک در این چهار روایت، برتری سیاسی و نظامی مغولان، ضعف و غفلت خلیفه المستعصم و اختلافات در دارالخلافه بغداد است که مورد اجماع راویان بوده و حاکی از پایبندی به عقلانیت، بی طرفی و رویکرد عینی آنان است که برای پژوهشگر نیز باور پذیر است. تنها اختلاف نظر راویان در خیانت وزیر و همدستی او با مغولان است که ناشی از تعصب دینی و برخی اخبار مغرضانه است. رعایت عینیت و بی طرفی نسبی در پژوهش های تاریخی از اصول اساسی تاریخ می باشد که به شناخت و فهم کامل تر واقعه کمک می کند.

کتابنامه

- ابن العبری، ۱۳۷۷، مختصر تاریخ الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی فرهنگی.
- ابن طقطقی، ۱۳۶۰، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن فوطی، ۲۰۰۲، الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه، محقق مهدی عبدالحسین نجم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- الهادی، یوسف، ۱۳۹۵، رشیدالدین فضل الله همدانی از حمله مغول به عراق، تهران، میراث مکتوب.
- استنفورد، مایکل، ۱۳۸۷، درامدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی، آرام، محمد باقر، تاریخ نگاری عصر صفوی، ۱۳۸۶، تهران، امیر کبیر.
- آیتی، عبدالحمید، ۱۳۷۲، تحریر تاریخ و صاف، تهران، موسسات مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بهشتی سرشت، محسن، ۱۳۸۹، "مواضع خواجه نصیر الدین طوسی در قبال یورش هلاکو خان به ایران"، تهران، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، سال ۲۰، شماره ۸.
- ترکمنی آذر، ۱۳۸۵، تاریخ سیاسی شیعه اثنی عشری در ایران، تهران، موسسه شیعه شناسی، جوینی، عظاملک، ۱۳۶۷، تاریخ جهانگشا، به تصحیح عبدالوهاب قزوینی، ج ۳ و ۱، تهران، بامداد.
- حسن زاده، اسماعیل، ۱۳۷۹، "نگرشی بر تاثیر اندیشه های عظاملک جوینی و رشید الدین بر شیوه تاریخ نگاری آنان"، مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی هجوم مغول و پیامدهای آن، دانشگاه شهید بهشتی.
- حسن زاده، اسماعیل، ۱۳۹۱، "تحلیل انتقادی روایت های واقعه یورش غز به خراسان"، تهران، مطالعات تاریخ فرهنگی، پژوهش نامه انجمن ایرانی تاریخ، ش ۱۲.
- حسن زاده، اسماعیل، ۱۳۹۸، یک رویداد، یک مورخ، سه روایت، تحلیل انتقادی روایت های کسروی از قیام شیخ محمد خیابانی، تهران، دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء، ش ۲۳.

رشیدالدین فضل الله، ۱۳۹۴، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۲، تهران، میراث مکتوب.

رضوی، سید ابوالفضل، ۱۳۹۲، فلسفه انتقادی تاریخ، تهران، پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی. شرفی، محبوبه، ۱۳۹۲، زندگی، زمانه، و تاریخ نگاری و صاف شیرازی، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام. صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۸، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، تهران، فردوس.

مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ۱۳۶۴، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیر کبیر، "عینیت، گزاره های مقبول تاریخی، ۱۳۸۹، "ماهنامه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۴۳، گفتگو با دکتر علیرضا ملائی توانی و احمد گل محمدی.

منهاج سراج، ۱۳۴۳، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۲، کابل، انجمن تاریخ افغانستان.

میزو کامی، ریو، ۱۳۹۵، "نگاه به زندگی و فعالیت علمی ابن فوطی"، تهران آیین پژوهش.

وصاف، ۱۳۳۸، تاریخ و صاف، تهران، رشدیة.